

اسلام در اسپانیا (آندلس)

<?xml encoding="UTF-8?">

مقدمه

در سال هفتم هجری، پیامبر صلی الله علیه و آله دو ماه پس از امضای صلح حدیبیه، نامه هایی برای فرمانروایان سرزمینهای اطراف حجاز فرستاد و آنان را به پذیرش اسلام فرا خواند؛ از جمله در یک روز، نامه هایی برای امپراتور، پادشاهان و حاکمان ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین، اردن و حیره نوشت.

در آن عصر، ایران و روم دو ابر قدرت بزرگ جهان بودند. خسرو پرویز، پادشاه ایران، نامه پیامبر اسلام را پاره کرد و به کارگزار خود در یمن - باذان - دستور داد دو نفر را به حجاز بفرستد تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دستگیر کرده نزد او بیاورند.

باذان، دو نفر را همراه نامه ای برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله به حجاز فرستاد. پیامبر اسلام پس از دیدار با آنان فرمود: من فردا نظرم را به شما خواهم گفت. روز بعد که آن دو برای گرفتن پاسخ نامه باذان به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند، آن حضرت به آنان فرمود: خداوند جهان، مرا با خبر ساخت که دیشب، خسرو پرویز به دست پسرش شیرویه کشته شد و پسرش بر تخت سلطنت نشست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله با هدیه های گرانبهایی آنان را روانه یمن ساخت.

فرستادگان باذان سخنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به اطلاع او رساندند. باذان گفت: اگر خبر او درست باشد، حتما او پیامبر آسمانی است و باید از او پیروی کرد. چند روز بعد، نامه شیرویه به دست باذان رسید که به وی خبر داده بود اکنون او پادشاه ایران است و پدرش را کشته است. باذان پس از آن که فهمید خبر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درست بوده، به اسلام گروید و نامه ای به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوشت و اسلام آوردن خود را به اطلاع آن حضرت رسانید. پس از اسلام آوردن باذان، مردم یمن نیز پذیرای اسلام شدند.

امپراتور روم پس از دریافت نامه پیامبر اسلام، با دانشمندان مسیحی به مشورت نشست و پس از آگاهی از بشارت انجیل به ظهور پیامبری آسمانی بعد از حضرت عیسی علیه السلام در نامه ای به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوشت:

«نامه ای است برای احمد، رسول خدا، همان کسی که عیسی بشارت او را داد.

از قیصر، فرمانروای روم

نامه ات توسط فرستاده ات به دست من رسید. گواهی می دهم که خدا تو را به پیامبری برگزیده است. نام و یاد تو را در انجیلی که در دست ما است می بینم. عیسی بن مریم مژده ظهور تو را به ما داده بود. من رومیها را به پذیرش اسلام فرا خواندم ولی آنان نپذیرفتند. ای کاش می پذیرفتند. ای کاش نزد تو بودم و پاهای تو را می شستم.»

قیصر، علاوه بر این پاسخ، هدایایی نیز برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرستاد.

نجاشی، پادشاه حبشه، پس از قرائت نامه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را روی چشمهای خود گذاشت و از

تخت سلطنت فرود آمد و به روی زمین نشست و شهادتین را بر زبان جاری ساخت. وی در پاسخ نامه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم

نامه ای است به محمد، رسول خدا

از نجاشی

سلام خداوندی که جز او آفریدگاری نیست و مرا هدایت کرد تا اسلام بیاورم.

نامه شما را درباره پیامبر و انسان بودن حضرت عیسی علیه السلام خواندم. سوگند به خدای زمین و آسمان، آن چه نوشته اید عین حقیقت است. من با دین شما آشنا شدم و درباره مسلمانان مهاجر به نیکی رفتار می نمایم. اکنون گواهی می دهم که شما همان پیامبری هستید که کتابهای آسمانی پیشین نیز ظهورش را وعده داده بودند. من در حضور پسر عموی شما، شهادتین را بر زبان جاری ساختم و اکنون برای ابلاغ پذیرش اسلام خود، فرزندم «رارها» را رهسپار محضرتان می کنم و اعلام می کنم که من فقط ضامن خودم هستم. اگر دستور بدهید خودم به محضرتان خواهم رسید.

سلام بر شما ای رسول خدا.»

فروانروای بحرین نیز اسلام را پذیرفت و حضرت محمد صلی الله علیه و آله او را در سمت خویش ابقا کرد؛ اما فرمانروایان مصر، یمامه و اردن اسلام را نپذیرفتند.

در سال نهم هجری، امپراتور روم، هرقل (هراکلیوس) به قصد حمله به حجاز، لشکری عظیم را در «بلقاء» گرد آورد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از اطلاع از این جریان، سپاهی 30/000 نفری را آماده نبرد با رومیها ساخت. سپاه اسلام به فرماندهی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله راهی بسیار طولانی، نزدیک به 800 کیلومتر را پیمودند تا به «تبوک» رسیدند. رومیها پس از اطلاع از جمعیت انبوه سپاه اسلام، عقب نشینی کردند. سپاه اسلام 20 روز در تبوک اردو زد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آنجا با فرمانروایان مسیحی «دومة الجندل» و «ایله» پیمان صلح بست و از آنان جزیه گرفت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای عمر خویش، سپاهی را به فرماندهی اسامه بن زید به جنگ با روم فرستاد که با مرگ آن حضرت و سرپیچی شماری از صحابه از پیوستن به سپاه اسامه، این دستور پیامبر اجرا نشد.

در سال 13 هجری، ابوبکر سپاهی را از راه تبوک و ایله، به اردن، فلسطین، حمص و اطراف دمشق فرستاد. نیز به خالد بن ولید که در مرزهای ایران بود دستور داد به سوی شام برود. مسلمانان در نزدیکی «غزه» با مسیحیان جنگیده و پیروز شدند. گروهی از سپاه اسلام نیز «بلقاء» و «عربه» را از چنگ رومیها آزاد ساختند. خالد بن ولید نیز «عین التمر»، «تدمر»، «جابیة» و «بصری» را فتح کرد.

در سال 14 هجری، مسلمانان در «مرج الصفر» در جنگ با رومیها پیروز شدند و توانستند دمشق را محاصره کنند. اندکی بعد، دمشق توسط مسلمانان فتح شد. سپس شهرهای «حمص»، «بعلبک»، «حلب»، «حماة»، «شیرز» و «معرة النعمان» بدون جنگ تسلیم شدند.

در سال 15 هجری، مسلمانان توانستند در «یرموک» شکست سنگینی را بر رومیها تحمیل کنند. پس از آن شهرهای «نابلس»، «لُدّ»، «یبنی»، «عمواس»، «بیت جبرین»، «یافا»، «رفح» و «قنسرین» توسط مسلمانان فتح شد و پس از آن سپاه اسلام توانست شهر «قدس» را محاصره نماید.

در سال 14 هجری، مردم قدس تسلیم شدند و عُمَر بن خطاب وارد قدس شد و با آنان پیمان صلح بست.
در سال 16 - 20 هجری، مصر نیز توسط مسلمانان فتح شد.
در سال 22 هجری، سپاه اسلام توانست «برقه» واقع در شمال آفریقا را فتح نماید.
در سال 27 هجری، مسلمانان توانستند «سبیطله» و در سال 28 هجری «قبرس» را فتح نمایند.

اندلس

در قرن پنجم میلادی، قبایل «واندال» به اسپانیا یورش بردند و این کشور را که قرن‌ها رومیها بر آن حکومت می کردند، اشغال کردند. از آن به بعد، این کشور به نام «واندالوسیا» یعنی «سرزمین واندالها» معروف شد. اعراب مسلمان پس از تصرف این سرزمین، آن را «اندلس» نامیدند. در اوایل قرن ششم (507 میلادی)، قبایل «گوت غربی» به اسپانیا حمله کرده «واندالها» را شکست دادند و حکومت نیرومندی در آنجا بنا نهادند.

فتح اندلس

در سال 92 ه. ق موسی بن نصیر، کارگزار ولید بن عبدالملک - خلیفه اموی - در «افریقیه»، سپاهی به فرماندهی طارق بن زیاد - حاکم طنجه - را مأمور فتح اندلس کرد. اندلس در این هنگام دچار اختلافات داخلی بود. سپاه طارق با کمک «خولیان»، حاکم شورشی «سبته»، که مسلمانان را به فتح اندلس فراخوانده بود، از تنگه ای بین قاره آفریقا و اروپا که بعداً به نام «جبل الطارق» مشهور شد، گذشت و شهرهای «استجه»، «مالقه»، «غرناطه»، «قرطبه»، «البیره» و «طلیطله» را تصرف کرد. سپس سپاه طارق توانست بر سواحل جنوبی «خلیج بیسکی» سلطه یابد و در مدت یک سال تمام اسپانیا را از شمال تا جنوب فتح کند.

در سال 93 ه. ق موسی بن نصیر به فرماندهی سپاهی عظیم از جبل الطارق گذشت و به سوی شمال شبه جزیره «ایبری» پیشروی کرد و شهرهای «شذونه»، «قرمونه» و «اشبیلیه» را فتح کرد. سپس به «طلیطله» رفت و در آنجا با طارق بن زیاد که به استقبال او آمده بود دیدار کرد و همراه او به سوی فتح شهرهای «شمال شرقی» اندلس روانه شد. دو سپاه توانستند شهرهای «سرقسطه» و «برشلونه» را فتح کنند. سپس سپاه طارق روانه «شمال غرب» اندلس شد تا شهرهای این منطقه را فتح نماید. سپاه موسی بن نصیر نیز به سوی «جبال پیرنه» روانه شد تا «ویزیگوت»ها را سرکوب کند.

دولت اسلامی در اندلس

در سال 95 ه. ق ولید به عبدالملک به موسی بن نصیر و طارق بن زیاد دستور داد به دمشق برگردند. موسی بن نصیر، فرزند خود عبدالعزیز را جانشین خود ساخت و همراه طارق به دمشق بازگشت.
ظاهراً خلیفه اموی، - ولید بن عبدالملک - از موفقیت‌های فراوان موسی بن نصیر و طارق بن زیاد در فتوحات و محبوبیت رو به افزون آنان نزد سپاهیان به هراس افتاده و برای حفظ خلافت خویش، آنان را به دمشق فرا خوانده بود.

در سال 98 ه. ق عبدالعزیز - حاکم اندلس - در مسجد پایتخت (اشبیلیه) به قتل رسید. احتمال می رود خلیفه اموی، سلیمان بن عبدالملک، همانند پدر از ترس به خطر افتادن خلافت خود، دستور قتل عبدالعزیز را صادر کرده باشد.

پس از قتل عبدالعزیز، بزرگان «اشبیلیه»، ایوب بن حبیب لخمی را حاکم اندلس قرار دادند. او شش ماه بر این مسند بود. در این دوره، اندلس بخشی از ولایت «افریقیه» و جزء قلمرو دمشق. پس از او، حر بن عبدالرحمن ثقفی حاکم اندلس شد.

در سال 99 حر بن عبدالرحمن ثقفی پایتخت اندلس را از «اشبیلیه» به «قرطبه» منتقل کرد. در سال 100 عمر بن عبدالعزیز اموی، سمح بن مالک خولانی را حاکم اندلس ساخت. سمح، شورشیان را سرکوب کرد و شهرهای شمالی اندلس، از جمله «قرفشونه»، «سپتیمانیا» و «ناربن» را فتح کرد. دامنه فتوحات وی تا جنوب فرانسه گسترش یافت. وی در سال 102 در جنگ با مسیحیان کشته شد.

در سالهای 102 - 116 ه. ق به ترتیب این افراد حاکم اندلس بودند:

1. عنبسة بن سحیم (102 - 107)؛
2. یحیی بن مسلمه کلبی (107 - 110)؛
3. عثمان بن ابی سعید خثعمی (110 - 111)؛
4. حذیفه بن احوص قیسی (111)؛
5. هیثم بن عفیر کنانی (111 - 112)؛
6. محمد بن عبدالله اشجعی (112)؛
7. عبدالرحمن بن عبدالله غافقی (112 - 114)؛
8. عبدالملک بن قطن فهری (114 - 116).

در سال 116 ه. ق عبدالملک عزل شد و عقبه بن حجاج سلولی به جای او حاکم اندلس گردید. در زمان حکومت او، عربها و بربرها با یکدیگر به جنگ پرداختند و شهرهای «مارده»، «استرقه» و «طلبیره» در اندلس دچار آشوب شد.

عبدالملک، حاکم معزول، از این فرصت استفاده کرد و عقبه را برکنار ساخت و دوباره به حکومت اندلس رسید. عبدالملک با کمک بلج بن بشر قشیری، فرمانده لشکر اموی در «سبته»، بربرها را در «قرطبه» و «طلیطله» شکست داد.

در سال 123 بلج علیه عبدالملک شورید و او را به قتل رسانید و حکومت اندلس را به دست گرفت.

در سال 124 در نزدیکی قرطبه، بلج در جنگ با فرزندان عبدالملک کشته شد. پس از کشته شدن او، ثعلبه بن سلامه عاملی حاکم اندلس شد. مدتی بعد، زمامدار «افریقیه»، ابوالخطار بن ضرار کلبی را حاکم اندلس ساخت. ابوالخطار، برای از بین بردن درگیریهای عربهای قحطانی و عدنانی بر سر حکومت، هر یک از قبیله ها را به یکی از شهرهای اندلس کوچ داد و اوضاع را آرام ساخت. علاقه وافر و گرایش ابوالخطار به قبیله های یمنی، سبب شد تا دوباره اوضاع اندلس ناآرام گردد و برخی قبیله ها آشوب به پا کنند. مسیحیان از این فرصت استفاده کرده و شهرهای شمالی اندلس را از مسلمانان پس گرفتند.

در دوره حکومت یوسف بن عبدالرحمن فهری در اندلس «خلافت اموی دمشق» توسط «عباسیان» سقوط کرد و عبدالرحمن بن معاویه بن هشام از چنگ عباسیان گریخت و به مغرب رفت. وی در سال 138 با کمک قبیله های بربر، از جبل الطارق عبور کرده وارد سواحل غربی اندلس شد و لشکر یوسف بن عبدالرحمن را شکست داد و قرطبه را فتح و دولت امویان اندلس را تأسیس کرد.

دولت امویان اندلس (138 - 422 ه. ق)

عبدالرحمن بن معاویه بن هشام، پس از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن دولت عباسیان در شام (132 ه. ق) به آفریقا گریخت. وی در سال 138 توانست برخی از شهرهای اندلس را تصرف کند و آنجا را از قلمرو دولت نوین باد عباسیان خارج ساخته دولت اموی را در اندلس بنیان نهد.

او نخستین حاکم مسلمان اندلس بود که خارج از قلمرو حکومت شام، فرمانروایی می کرد. تمام حاکمان مسلمان پیشین اندلس یا از سوی دمشق انتخاب شده یا از آنان اطاعت می کردند. عبدالرحمن، با فتح اندلس، دولت تازه ای بنیان نهاد که سه قرن بر اندلس حکومت کرد.

عبدالرحمن 33 سال (138 - 172 ه. ق) در اندلس حکومت کرد. او از روزهای نخست حکومت با جنگهای داخلی و شورشها روبه رو بود. وی در سال 142 توانست «طلیطله» را از چنگ شورشیان خارج و آرامش را برقرار سازد. عبدالرحمن در سالهای 144 - 163 با شورشهای فراوانی روبه رو شد. پس از مرگ او (172 ه. ق) جانشینانش نیز با آشوبها و شورشها مواجه شدند.

در سالهای 176 - 179 هشام بن عبدالرحمن برخی از شهرهایی را که به تصرف مسیحیان درآمده بود، بازپس گرفت. در دوران حکومت حَکَم بن هشام، مسیحیان، شهرهای «برشلونه» و «طلیطله» را از قلمرو حکومت امویان اندلس خارج کردند و مسلمانان بزرگ ترین پایگاه خود را در «شمال» اندلس از دست دادند. مردم «قرطبه» نیز علیه حَکَم شورش کردند.

عبدالرحمن بن حکم توانست «طلیطله» را بازپس بگیرد. وی ناوگان دریایی دولت اموی اندلس را تقویت کرد و کارگاههای بزرگ کشتی سازی تأسیس نمود.

در دوران حکومت محمد بن عبدالرحمن، شهرهای «طلیطله»، «استجه» و «سموره» توسط شورشیان یا مسیحیان از قلمرو حکومت امویان اندلس خارج شد.

عبدالرحمن بن محمد توانست شکوه و اقتدار دولت اموی اندلس را احیا کند و بار دیگر امنیت را در اندلس حاکم سازد. وی در سال 317 خود را «خلیفه الناصر» خواند. او توانست شورشیان را سرکوب کند و برخی از شهرها را که از قلمرو حکومت امویان اندلس خارج شده بود، مانند «طلیطله» بازپس گیرد. در دوره حکومت وی، صنعت، تجارت، هنر، ادبیات و علم در اندلس رونق گرفت.

در سال 350 حَکَم، ملقب به المستنصر بالله، به حکومت رسید. او جنگهای فراوانی با مسیحیان نمود که در اکثر آنها پیروز میدان بود. سرانجام فرمانروایان مسیحی «قشتاله»، «لیون»، «ناوار»، «جلیقیه» و «برشلونه» از جنگ خسته شده، خواستار صلح با مسلمانان شدند.

پس از حَکَم، پسرش هشام - ملقب به المؤید بالله - به حکومت رسید. در دوران حکومت او، اندلس در اوج شکوه بود. هشام، جوانی خام بود و تمام کارهای مملکت را وزیرش، محمد بن ابی عامر - ملقب به المنصور - انجام می داد. محمد بن ابی عامر توانست پادشاه لیون را مجبور به اطاعت از حکومت امویان اندلس نماید. وی توانست شهرهای شمالی اندلس را از مسیحیان باز پس گیرد.

پس از محمد بن ابی عامر، فرزندش عبدالملک المظفر به وزارت رسید. وی نیز مانند پدر، سیاستمداری فرزانه و کاردان بود. در دوره وزارت او، اندلس در اوج رفاه و شکوفایی بود.

پس از مرگ وی، عبدالرحمن ابن المنصور به وزارت رسید و جنگهای داخلی در اندلس آغاز شد. سه ماه پس از وزارت عبدالرحمن، شورشیان بربر توانستند قرطبه را تسخیر کنند.

در سالهای 399 - 407 ه . ق این امیران اموی به حکومت رسیدند:

1 - محمد بن هشام؛

2 - سلیمان المستعین؛

3 - هشام المؤید؛

4 - سلیمان المستعین (حکومت دوم).

در سال 422 آخرین خلیفه امویان اندلس، هشام المعتمد بالله، از خلافت خلع و دولت امویان اندلس پس از سه قرن حکومت منقرض شد.

دولتهای پراکنده در اندلس

در سال 422 ه . ق دولت امویان اندلس سقوط کرد و از آن به بعد، دولتهای پراکنده ای در سرزمینهای مختلف اندلس بنیان نهاده شد. دولت بنی حمود در جنوب «وادی الکبیر» و امتداد آن تا رود «شنیل» تأسیس شد و قبیله های عرب دولتهای مستقلی در «قرطبه»، «اشبیلیه»، «سرقسطه»، «بلنسیه»، «مرسیه» و «المریه» تشکیل دادند. غلامان بنی عامر نیز دولتهای مستقلی در شرق اندلس بنا نهادند. مهم ترین دولتها در این عصر عبارتند از:

1. دولت بنی جهور

مردم «قرطبه» دولت امویان اندلس را ساقط کرده «جهور بن محمد بن جهور» را به فرمانروایی برگزیدند. او توانست دامنه قلمرو حکومت خویش را از شمال تا سلسه جبال «شارت»، از شرق تا سرچشمه های «وادی الکبیر»، از غرب تا «استجه» و از جنوب تا «غرناطه» گسترش دهد. در سال 462 لشکر «اشبیلیه» توانست «قرطبه» را تصرف کرده دولت جهور را منقرض سازد.

2. دولت بنی عباد

در سال 414 ه . ق قاضی «اشبیلیه»، ابوالقاسم محمد بن اسماعیل بن عباد، دولت بنی عباد را تأسیس کرد. پس از او المعتضد عباد بن محمد توانست به «غرب» و «جنوب» اندلس سلطه یابد و حکومت «بربر»ها را در «شرق» و «جنوب شرقی» براندازد. پسرش، محمد المعتمد نیز توانست «قرطبه» را از تسلط «بنی جهور» خارج سازد. در سال 474 «آلفونسو» به «اشبیلیه» حمله و در سال 471 «طلیطله» سقوط کرد. المعتمد، یوسف بن تاشفین را به یاری خواند. یوسف به جای یاری وی، دولت بنی عباد را سرنگون کرد.

3. دولت بنی زیری (بنی معاد)

در سال 391 ه . ق شماری از «بربر»های قبیله «صنهاجه» به «قرطبه» کوچ کردند. سرسلسله این خاندان، زاوی بن زیری در اواخر عصر دولت امویان اندلس، در «غرناطه» به حکومت رسید. پس از او، جانشینانش به گسترش قلمرو حکومت پرداختند. شماری از آنان برای دفاع از خود در برابر دیگر دولتهای مستقل، با «آلفونسو» متحد شدند.

در سال 488 دولت بنی زیری توسط یوسف بن تاشفین سقوط کرد.

4. دولت بنی ذی النون

بنی ذی النون از قبیله بربر «هواره»اند. در سال 427 ه . ق سرسلسله این خاندان، اسماعیل بن عبدالرحمن بن ذی النون، حاکم «طلیطله» شد.

در سال 478 «آلفونسو» ششم، «طلیطله» را تصرف و دولت بنی ذی النون را ساقط کرد.

5. دولت بنی عامر

عبدالعزیز بن عبدالرحمن المنصور عامری در «بلنسیه» به حکومت رسید. او با پادشاهان مسیحی اندلس، به ویژه با «فرزندان اول» متحد شد. پس از او، پسر و نوه اش به حکومت رسیدند. آلفونسوی ششم این دولت را سرنگون ساخت.

6. دولت بنی افسطس

در سال 413 ه. ق عبدالله بن مسلمة، ملقب به «المنصور»، معروف به «افطس»، وزیر «شاپور فارسی»، پس از سقوط دولت امویان اندلس، در «بطلیوس» به حکومت رسید.

در دوره حکومت «عمر المتوکل»، «آلفونسو» به سرزمینهای شمالی بطلیوس حمله و بخش وسیعی از آن را اشغال کرد. ورود «مرابطون» به بطلیوس سبب عقب نشینی لشکر آلفونسو از آنجا شد.

7. دولت بنی تجیب و بنی هود

در سالهای پایانی قرن سوم ه. ق، بنی تجیب توانستند بر «سرقسطه» تسلط یابند. بیش تر حاکمان بنی تجیب تابع دولت امویان اندلس بودند. پس از انقراض دولت امویان اندلس، منذر بن یحیی تجیبی دولتی مستقل تشکیل داد.

پس از وی، در سال 460 سلیمان بن محمد بن هود به حکومت رسید و به دولت بنی تجیب پایان بخشید و دولت بنی هود را تأسیس کرد. پس از درگذشت وی (438) فرزندانش هر یک بر قسمتی از قلمرو حکومت پدر، سلطه یافتند و ادعای استقلال سیاسی نمودند.

در سال 456 «نرمان»ها به «سرقسطه» حمله کرده به قتل و غارت پرداختند. در سال 457 احمد بن سلیمان المقتدر با کمک بنی عباد توانست مسیحیان را وادار به عقب نشینی کند. در سال 503 «مرابطون» بر «سرقسطه» تسلط یافته و دولت بنی هود را منقرض ساختند.

8. دولت بنی صمادح

در سالهای 403 و 405 ه. ق «خیران عامری»، از موالی «المنصور»، بر «مرسیه» و «المریه» تسلط یافت. برادرش، زهیر، قلمرو دولت را بسیار گسترش داد. پس از او، «معین ابن محمد بن صمادح» از سوی «عبدالعزیز بن ابی عامر»، حاکم «المریه» شد. فرزند او، ابو یحیی محمد المعتصم بالله نیز قلمرو دولت را گسترش داد. در سال 484 «یوسف بن تاشفین» توانست دولت بنی صمادح را منقرض سازد.

9. دولت بنی رزین

در سال 403 ه. ق «ابو محمد هذیل» معروف به «ابن اصلح» از بربرهای «هواره»، توانست «شنتمریه» را از قلمرو حکومت «قرطبه» خارج ساخته ادعای استقلال نماید. وی 33 سال و پسرش، عبدالملک، ملقب به «ذوالریاستین»، 60 سال حکومت کرد.

در سال 497 ه. ق «مرابطون» دولت بنی رزین را ساقط کردند.

دولت مرابطون اندلس

در سال 478 ه. ق «آلفونسو»، پادشاه مسیحی «لیون»، «طلیطله» را تصرف کرد و پس از این پیروزی، نامه ای تهدیدآمیز به «معتد بن عباد»، حاکم «اشبیلیه» نوشت و از وی خواست تسلیم شود. نیز نامه ای تهدیدآمیز به «متوکل بن افسطس»، حاکم «بطلیوس» نوشت و از وی خواست شماری از قلعه هایش را به او بسپارد.

خبر اشغال «طلیطله» و نامه های تهدیدآمیز «آلفونسو» به همه حاکمان مسلمان دولتهای مستقل رسید. آنان

برای حفظ حکومت خود، برای اولین و آخرین بار، تصمیم گرفتند با یکدیگر متحد شوند. از این رو، 13 تن از حاکمان دولتهای مستقل جلسه ای تشکیل داد نامه ای به «یوسف بن تاشفین»، حاکم «مرابطون» در «مغرب» نوشته از وی خواستند به کمک آنان بشتابند.

در سال 479 یوسف بن تاشفین با سپاهی عظیم به «بطلیوس» آمد و با لشکر آلفونسو به جنگ پرداخت و وی را شکست داد. یوسف بن تاشفین پس از پیروزی به مغرب برگشت؛ اما در سال 483 به دنبال سقوط «شلب» توسط مسیحیان، به اندلس برگشت و تمام شهرهای اندلس را تصرف و دولتهای مستقل را ساقط و دولت مرابطون اندلس را تأسیس کرد. پس از او، این افراد به حکومت رسیدند:

1 - علی بن یوسف (500 - 537)؛

2 - تاشفین بن علی (537 - 539)؛

3 - ابراهیم بن تاشفین (540 - 541)؛

4 - یحیی بن غانیة (543).

دولت موحدون اندلس

موحدون توانستند بر «مرابطون» پیروز شوند. آنان در سال 541 پس از تصرف مراکش، به سوی اندلس روانه شده شهرهای «اشبیلیه»، «قرطبه» و «غرناطه» را تسخیر کرده دولت مرابطون اندلس را منقرض ساختند. در دوران حکومت موحدون در اندلس، پادشاهان مسیحی بارها به قلمرو سرزمینهای اسلامی تجاوز کردند. پادشاه پرتغال، «آفونسو انریکش»، به شهرهای غربی اندلس حمله کرد و «کنت نونیو»، حاکم «طلیطله»، به شهرهای جنوبی طلیطله یورش برد.

در سالهای 542 - 556 مسیحیان، بسیاری از شهرهای غربی اندلس را تصرف کردند. پادشاه پرتغال نیز شهر «شلب» را اشغال کرد. در سال 633 مسیحیان توانستند «قرطبه» را تصرف کنند.

در سال 646 نیز «اشبیلیه» توسط مسیحیان تصرف شد. اندک اندک مسیحیان بر تمام شهرهای اندلس، جز غرناطه و چند شهر کوچک دیگر، تسلط یافتند.

آخرین دولت

در سال 629 ه. ق ابو عبدالله محمد غالب بن یوسف بن نصر، علیه دولت موحدون قیام و در سال 630 «جیان» و «شریش» را تصرف کرد و «جیان» را مرکز حکومت خود قرار داد. او در سال 635 پس از تصرف «غرناطه» ادعای استقلال نموده دولت «بنی نصر» را تأسیس کرد. وی در سال 643 «المریه» را تسخیر کرد.

در سال 645 شهر «جیان» توسط «فردیناند سوم»، پادشاه لیون، اشغال شد و ابو عبدالله محمد به ناچار شهر «غرناطه» را مرکز حکومت خود قرار داد. پادشاهان مسیحی توانستند همه شهرهای اندلس، جز شهرهای تحت قلمرو دولت بنی نصر، را تصرف کنند.

دولت بنی نصر 268 سال در غرناطه حکومت کرد. در این مدت، 21 نفر به حکومت رسیدند. سرانجام این دولت در سال 897 ه. ق توسط «فرناندوی پنجم» سقوط کرد.

مذاهب اسلامی در اسپانیا (اندلس)

مذهب مالکی

مردم اندلس در ابتدا مانند مردم شام، پیرو فقه ابوبکر اوزاعی بودند؛ اما پس از مدتی به مذهب مالکی گرویدند. بنابر نظر برخی، ساده بودن فقه مالکی، سبب گسترش فقه مالکی در اندلس است. به نظر برخی دیگر، علت

گسترش فقه مالکی در اندلس، فتوای مالک بن انس - پیشوای مذهب مالکی - به خلع «منصور عباسی» از خلافت بود. فرمانروایان اموی اندلس نیز به پاس این فتوا، مذهب مالکی را در اندلس گسترش دادند. بنابراین، می توان گفت از ابتدای تشکیل حکومت امویان در اندلس (138 ه. ق) مذهب مالکی در اندلس گسترش یافت. شاگردان مالک، نخستین فقیهانی بودند که مذهب مالکی را در مصر، مغرب و اندلس گسترش دادند. زیاد بن عبدالرحمن، نخستین فقیه مالکی است که این مذهب را در اندلس مطرح ساخت. هشام بن عبدالرحمن که در سالهای 172 - 180 ه. ق در اندلس حکومت می کرد از مذهب مالکی پشتیبانی کرد و موجب گسترش این مذهب در اندلس شد. لازم به ذکر است که «مالک» هم عصر این حاکم اموی بود. فقیه مالکی دیگری که نقش بسیاری در گسترش مذهب مالکی در اندلس داشت، یحیی بن یحیی لیثی، مشهورترین راوی کتاب «موطأ» مالک است که در دوره حکومت حکم بن هشام (180 - 207) می زیست و نفوذ فوق العاده ای بر حاکم داشت و سبب شد نظام قضایی اندلس بر پایه مذهب مالکی استوار شود؛ تا آنجا که مقدسی، جغرافی نویسنده مشهور، درباره قاضیهای اندلس می نویسد: تنها مستند آنان در قضاوتشان، «قرآن» و «موطأ» است.

در سال 220 در دوره حکومت «حکم اول»، مذهب مالکی به عنوان مذهب رسمی اندلس شناخته شد. مذهب ظاهری

در سال 272 ه. ق مذهب ظاهری توسط عبدالله بن قاسم در اندلس رواج یافت. در سالهای 580 - 595 یعقوب منصور، حاکم دولت موحدون، از مذهب ظاهری حمایت کرد که سبب گسترش این مذهب در اندلس شد. مذهب شافعی

در نیمه دوم قرن سوم در زمان حکومت «امیر محمد اول» (238 - 273 ه. ق) مذهب شافعی توسط «قاسم بن محمد بن سیار» به اندلس راه یافت. وی چون مورد علاقه حاکم بود، توانست بدون هیچ گزندی از سوی فقیهان مالکی، به تدریس فقه شافعی در مسجد جامع شهر «قرطبه» پردازد و فقه شافعی را در اندلس گسترش دهد. دوره اصلاحات

از نیمه قرن چهارم تا نیمه قرن پنجم هجری، در حدود یک قرن، در اندلس اندیشه ای فقهی پدید آمد که منتقد شیوه فقهی پیشین و به دنبال اصلاحاتی در نظام فقهی بود.

شاخص ترین نماد این اندیشه، ابن عبدالبر اندلسی است که با جمودگرایی مالکی ستیز و مدتی هم به مذهب «ظاهری» گرایش پیدا کرد، اما دوباره به مذهب مالکی برگشت و به اصلاح در آن پرداخت. فقیه دیگری را که جزو منتقدان برجسته این عصر می توان شمرد، ابوالولید باجی است.

پس از دوره منتقدان فقه مالکی، دوره جدیدی در عالم فقه در اندلس شروع می شود که از نظر تکیه بر ظواهر آیات احکام و رجوع مستقیم به اخبار و بررسی نقادانه آنها، با فقه ظاهری و فقه اصحاب حدیث، اشتراکاتی داشت و راه اجتهاد را برای فقیهان باز می گذاشت.

مذهب حنفی

مذهب حنفی هیچ گاه نتوانست در اندلس رشد کند.

مذهب شیعه

بسیاری از شیعیان در اندلس می زیستند. برخی از دانشمندان اندلس شیعه اند که در بحثهای آینده به معرفی آنان خواهیم پرداخت. با وجود گرایشهای اموی در اندلس، دو مرکز برای تشیع وجود داشت:

1. اعراب؛

2. بربرها.

نخستین قیام عربی که با علویان ارتباط داشت، قیام عبدالله بن سعید بن عمار بن یاسر بود. گرایشهای حزبی و قبیله ای به صورت موروثی در بین عربها وجود داشت. از این رو، عبدالله بن سعید از دشمنان حزب اموی اندلس به شمار می آمد و نتیجه قیام وی، شکست بود.

«یاد از علی بن ابی طالب علیه السلام در این دوره در اندلس، منحصر به ورود برخی از تابعینی است که از شاگردان و یاران علی علیه السلام بوده اند. یکی از آنها حنش صنعانی است که بنای جامع «سرقسطه» و «البیره» منسوب به وی می باشد. او در کنار علی علیه السلام و ابن زبیر بود. با این حال، به عنوان شخصی با گرایشات علوی در اندلس شناخته شده نیست.»

در سال 165 ه. ق «حسین بن یحیی بن سعد بن عبادہ خزرجی»، در «سرقسطه» قیام و عبدالرحمن را از خلافت خلع کرد. جدّ او، سعید بن سعد، از شیعیان حضرت علی علیه السلام و کارگزار آن حضرت در یمن بود. برادرش، سعد هم از سوی آن حضرت، حاکم مصر بود.

ابوبکر عبادة بن ماء السماء، شاعر برجسته دولت حمودی و زبان شیعه در دوره دولتهای مستقل، از همین خاندان است.

بربرها گرایش بیش تری به تشیع داشتند. نفوذ تشیع در اندلس، ابتدا در بین بربرهایی بود که همراه اعراب در فتوحات شرکت داشتند و شاهد انحصارطلبیهای اعراب در تقسیم غنائم و دستاوردهای فتوحات بودند. از آنجا که عدالت از محوری ترین شاخصه های عقاید شیعه است و پیشوایان شیعه، به ویژه امام علی علیه السلام در عدالت، بین همه مسلمانان شناخته شده بودند، بربرها به تشیع روی آوردند.

بربرها معمولاً در سرزمینهای کوهستانی، در رشته کوههایی که در میان شبه جزیره «ایبری» امتداد داشت، می زیستند؛ به ویژه در «الجوف» و «البیره».

نخستین قیام شیعی بربرها، قیام «شقیّا ابن عبدالواحد مکناسی» (151 - 160) در «شنتبریه»، علیه عبدالرحمن بن معاویه (مؤسس دولت امویان اندلس) بود. محدوده این قیام از غرب به «مارده» و «قوریه» و از شرق به «وادی الحجاره» و «کونکه»، یعنی تمام ارتفاعات میانی شبه جزیره ایبری بود.

شقیّا، معلم کودکان بود. وی مدعی بود فاطمی است. او خود را «عبدالله بن محمد» نامید. عبدالرحمن، لشکر بزرگی را به فرماندهی «عثمان بن مروان» به جنگ شقیّا فرستاد. در این جنگ، شقیّا پیروز شد.

در سال 160 شقیّا توسط یکی از یارانش کشته شد. شاید بتوان این قیام را نخستین اقدام برای تأسیس دولتی شیعی در غرب اسلامی دانست؛ زیرا این قیام، 20 سال پیش از قیام ادریسیان علوی (170 ه. ق) در مغرب برپا شده است.

برخی از مسلمانان اندلس با سفر به عراق، با اندیشه های شیعی آشنا شدند و پس از بازگشت، به ترویج آنها پرداختند. در سال 179 محمد بن عیسی قرطبی، معروف به «اعشی» (متوفای 221 ه. ق) به عراق رفت و برخی کتابهای وسیع بن جراح - که از بزرگ ترین محدثان شیعی بود و کتابهایی در دفاع از اندیشه های زیدیه نوشته بود - را به اندلس برد. اعشی در اندلس از فضایل حضرت علی علیه السلام سخن می گفت. به وی پیشنهاد شد در اندلس به قضاوت بپردازد، اما او نپذیرفت.

تأثیر فرهنگ و تمدن اسلامی بر اسپانیا (اندلس)

مقدمه

لاین پل، مستشرق انگلیسی، می نویسد:

«اسپانیا 8 قرن در دست مسلمانان بود. در این دوران، نور تمدن، اروپا را نورانی ساخته بود و دشتهای سوزان این سرزمین در اثر کوشش ملت فاتح، آباد گردید... در بین کشورهای اروپایی، علوم و ادب و صنعت فقط در اسپانیا رواج داشت. در این دوران، علوم ریاضی، فلکی، گیاه شناسی، تاریخ، فلسفه و قانون گذاری فقط در اسپانیای اسلامی رونق داشت و نتیجه داد.»

دکتر مارتینز مونتاتبث، مستشرق اسپانیایی، می نویسد:

«اگر حاکمیت 8 قرن اسلامی بر اسپانیا نبود، هرگز این کشور وارد صحنه تاریخ تمدن نمی شد. در این دوران، تمامی کشورهای اروپایی اسیر نادانی و عقب ماندگی بودند، جز اسپانیای مسلمان.»
در زمان حکومت ناصر بن محمد بن عبدالله، معروف به عبدالرحمن سوم (300 - 350 ه. ق)، اقتصاد اندلس چنان رونق گرفته بود که حقوق گمرکی صادرات و واردات به 12/000/000 دینار در سال رسید. جالب توجه است که وی در 22 سالگی به حکومت رسیده بود، که نشانگر حضور وزیران و مشاوران کاردان و متخصص و با تجربه در دولت و دانش فراوان و مدیریت عالی حاکم است.

حکم مستنصر بن عبدالرحمن در دوران حکومت خود (350 - 366 ه. ق) کتابخانه ای تأسیس کرد که 400/000 جلد کتاب در آن وجود داشت. وی 27 دبستان نیز در قرطبه تأسیس کرد.
در قرن چهارم ه. ق در شهر «قرطبه»، 70 کتابخانه عمومی وجود داشت.
گوستاولوبون، مورخ مشهور، می نویسد:

«علم و ادب در اندلس آن قدر رواج داشت که زنان هم در خانه های خود تحصیل می کردند. در قصر خلیفه، دختری بود که در صرف و نحو و شعر و شاعری و حساب و هندسه و علوم دیگر، معروف و در نهایت درجه، خوش خط بود... در شعر و شاعری، کسی در آن دوره، همپایه او نبود. این دختر که نامش فاطمه بود، در انشا و تحریر هم به درجه کمال بود...»

پزشکی

پزشکان مسلمان اندلس چنان در علم پزشکی پیشرفت کرده بودند که «سانچو»، پادشاه مسیحی «لیون»، در سال 348 ه. ق برای مداوای خود به «قرطبه» رفت و نزد پزشکان مسلمان اندلس مداوا شد. پزشکان مسلمان اندلس با استفاده از سوزنهای ریز، به جراحی چشم می پرداختند. در ادامه، به معرفی تعدادی از پزشکان مسلمان اندلس خواهیم پرداخت.

ستاره شناسی

ستاره شناسان مسلمان اندلسی برای نخستین بار توانستند درباره «کلف» خورشید پژوهش کنند. اولین کسی که این کلف را دید و درباره آن مطالبی نوشت، ابن رشد (520 - 595 ه. ق) است.
زرقالی، از دانشمندان مسلمان اندلس در قرن پنجم هجری، برای پیدا کردن نقطه اوج خورشید، 402 بار رصد کرد و آن را به دست آورد. وی توانست تقویم سالیانه دو نقطه اعتدال را 50 ثانیه محاسبه کند که نزدیک به

پژوهشهای ستاره شناسان قرن بیستم میلادی است. وی همه ابزار رصد را خودش می ساخت. بیضوی بودن مدار سیارات و حرکت زمین به دور خورشید را دانشمندان مسلمان اندلس کشف کردند. در ادامه، شماری از ستاره شناسان مسلمان اندلس را معرفی خواهیم کرد.

صنعت

1. کاغذ سازی

دکتر «زیگرید هونکه» می نویسد:

«ما نمی دانیم وزیر عبدالرحمن سوم با چه دستگاهی نوشته های اداری اش را چاپ می کرد و به ادارات اندلس می فرستاد؛ ولی مسلم است که اعراب مسلمان توانستند اسکناس و کارت چاپ کنند.» مسلمانان اندلس چند کارخانه کاغذ سازی تأسیس کردند. کاغذ تولید شده در شهر «قرطبه» جزو مرغوب ترین کاغذهای جهان بود و به بسیاری از کشورها صادر می شد. هنوز هم شاطبه، مرکز تولید کاغذ در اسپانیا است.

2. کشتی سازی

در دوران حکومت عبدالرحمن اول (138 – 172 ه . ق) چند کارخانه کشتی سازی در شهرهای «طرکونه»، «قرطاجنه» و «اشبیلیه» تأسیس شد.

در سال 230 عبدالرحمن دوم دستور داد مرکزی صنعتی در شهر «اشبیلیه» تأسیس شود تا ساخت کشتی سازی رونق بیش تری بگیرد. این مرکز صنعتی موفق شد در سالهای 230 - 350 ه . ق، 200 کشتی بزرگ بسازد. عبدالرحمن سوم نیز دستور داد در شهر «طرطوش»، مرکزی صنعتی برای ساخت و تعمیر کشتی احداث شود.

3. ریسندگی و بافندگی

در شهر «طلیطله»، 50 کارخانه پارچه بافی وجود داشت که 40/000 کارگر در آنها مشغول کار بودند. اندلس در تولید پارچه های حریر، پنبه ای، پشمی، فرش و پتو، شهرت فراوان داشت و بسیاری از محصولات خود را به کشورهای دیگر صادر می کرد.

4. معدن

مسلمانان اندلس، طلا را از کف رودخانه های «لارده»، «شقر» و «تاجه»؛ نقره را از معادن «مرسیه»، «حمّه»، «قرطبه» و «باجه»؛ آهن را از شمال وادی الکبیر؛ جیوه را از «ابال» و دامنه کوههای «برانس»؛ مس را از معادن «اشکونیه»؛ سرب را از معادن «قبره»؛ نمک را از معادن «سرقسطه»؛ سنگ مرمر را از «لورقه»؛ بلور را از «قرطبه» و یاقوت سرخ را از «مُنْتِ میور» استخراج می کردند.

کشاورزی

مسلمانان اندلس توانستند با ابداع روشهای پیشرفته آبیاری، زمینهای بایر را آباد کنند و محصولات جدیدی مانند انواع میوه، سبزی، برنج، نیشکر، پنبه، زعفران و گلهایی مانند یاسمن و یاس را از مشرق به اندلس بیاورند و کشت نمایند.

تجارت

شکوفایی صنعت و کشاورزی در اندلس سبب شد تا تجارت در اندلس رونق بگیرد. بسیاری از محصولات صنعتی

تولید شده در اندلس، مانند اسلحه، ورق آهن، ظروف چینی و سفالی، کاشی، فرش، پتو، پارچه و محصولات کشاورزی از بندرهای «اشبیلیه»، «مالاگا»، «دینیا»، «بلنسیه» و «المریه» به وسیله کشتیهای بزرگ ساخت اندلس، به کشورهای اروپایی، آفریقایی و آسیایی صادر می شد.

بهداشت

در قرن چهارم ه . ق بیش از 911 حمام عمومی در قرطبه، پایتخت دولت اسلامی اندلس، وجود داشت. شهر قرطبه دارای شبکه جمع آوری فاضلاب به صورت سرپوشیده بود. مأموران شهرداری وظیفه نظافت خیابانها را بر عهده داشتند.

در بیرون شهر قرطبه، مرکزی اختصاصی به نام «ریض المریض»، برای مداوای بیماریهای صعب العلاج و مسری وجود داشت. در این شهرک، بیمارستانها و آسایشگاههایی با کمک خیرین و با استفاده از موقوفات شهرک، ساخته شده بود. شماری از افراد در این مرکز به صورت داوطلب به بیماران کمک می کردند.

شهرسازی

مسلمانان اندلسی توانستند زیباترین شهرهای جهان را بسازند. خیابانهای «قرطبه» سنگ فرش بود. در دو طرف خیابانها، چراغهای روشنائی قرار داشت. دروازه های شهر را بزرگراههایی به نام «السكة الكبرى» یا «المحجة العظمی» به یکدیگر متصل می کرد. در داخل و خارج شهر، پارکها و باغهای وسیعی ساخته شده بود. آب مشروب شهر قرطبه از کوه های مجاور تهیه می شد که به وسیله لوله های سربی به داخل شهر می آمد و در میان محله ها تقسیم می شد. مخزنهای آب از سنگ مرمر و ورقهای برنجی ساخته شده بود. در وسط مخزن بزرگ شهر، مجسمه شیری قرار داشت که با ورقهای طلا پوشیده شده بود و آب از دهانش می ریخت.

جان دراپر درباره پیشرفت مسلمانان در شهرسازی و عقب ماندگی سایر کشورها در این زمینه می نویسد: «700 سال پس از نصب چراغها در دو سوی خیابانهای قرطبه، حتی یک چراغ هم در خیابانهای لندن و پاریس وجود نداشت و قرنهای پس از آن، ابران پیاده لندن و پاریس، در روزهای بارانی تا قوزک پا در گل فرو می رفتند.»

هنر سفالگری

سفالینه های زرین فام از ابتکارات هنر اسلامی است که در قرن سوم ه . ق در ایران، عراق، مصر، مدینه الزهراء و اشبیلیه به وجود آمد. سفالینه های زرین فامی که با شکلهای پرندگان و حیوانات آراسته شده، از ویژگیهای هنر اندلسی است.

سفالینه هایی که در عصر بنی حمود در اندلس ساخته شده، از زیباترین سفالینه های زرین اندلس است. شهرهای «غرناطه» و «مالقه» مشهور به تولید ظروف، بشقابها و کاشیهای سفالین با لعاب آبی و طلایی بودند. شهر «بلنسیه» نیز معروف به تولید ظروف استوانه ای بود. اوج سفالگری در اندلس، به عصر دولتهای پراکنده بر می گردد.